

Sunday, August 04, 2019
10:24 AM

نسبت عقل و دین از منظر عقل و دین*

** رحمت‌الله کریم زاده (نویسنده مسئول)

*** اسحاق عارفی

چکیده

یکی از مباحث مهم در حوزه دین‌شناسی رابطه عقل و دین است. مسئله اصلی در این باره این است که چه نسبتی بین عقل و دین وجود دارد؟ آیا این دو مؤید و مکمل یکدیگرند یا منافی و معارض با یکدیگر؟ و در صورت تعارض، کدام یک مقدم است؟ در این نوشتار این مسئله از دو بُعد بررسی شده است: یکی رابطه عقل و ادراکات واقعی آن با حقیقت و واقعیت دین و دیگری رابطه ادراکات معمولی عقل با فهم انسان‌های عادی از کتاب و سنت. در بُعد اول این مطلب به دست آمده است که هم از منظر عقل و هم از منظر دین، بین عقل و دین نه تنها تنافی وجود ندارد؛ بلکه رابطه دوجانبه برقرار بوده و هر کدام مکمل یکدیگرند. در بُعد دوم این نتیجه حاصل شده که در بسیاری از موارد، هر یک از ادراکات عقلی و فهم کتاب و سنت مؤید یکدیگرند و در برخی موارد معارض یکدیگر. در تعارض آنها صورت‌های مختلفی قابل تصویر است. در برخی موارد عقل مقدم است و در برخی موارد نقل.

کلیدواژه‌ها: عقل، دین، نقل، ادراکات عقلی، فهم کتاب و سنت.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۱۰/۰۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۱۰/۲۰

** عضو هیئت علمی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

*** پژوهشگر دانشگاه علوم اسلامی رضوی

مقدمه

درباره نسبت عقل و دین پرسش‌های متعددی قابل طرح است. از جمله این پرسش‌ها: نسبت عقل و دین چگونه است، آیا این دو یکدیگر را نفی می‌کند یا منافاتی در کار نیست؟ اگر منافاتی وجود ندارد، آیا ارتباط و تأثیری نیز در میان نیست یا اینکه ارتباط وثیق و تأثیر عمیق میان آن دو برقرار است؟ اگر ارتباط و تأثیری در کار است، کدام یک بر دیگری تأثیرگذار است، آیا عقل بر دین تأثیر می‌گذارد یا دین بر عقل یا اینکه تأثیر دوسویه برقرار بوده و هر کدام از جهتی بر دیگری تأثیر دارد؟

برای دستیابی به پاسخ پرسش‌های فوق، نسبت عقل و دین را از دو جنبه بررسی می‌کنیم: (۱) رابطه ادراکات حقیقی عقل با حقیقت و واقعیت دین؛ (۲) رابطه استدلال‌های معمولی عقلی با برداشت‌های عادی از کتاب و سنت.

۱. عقل به لحاظ، هستی‌شناسی

قبل از بررسی مسائل فوق، اشاره مختصر به حقیقت عقل و دین به لحاظ هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی ضروری است؛ اما به لحاظ هستی‌شناسی، نخستین پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا در انسان چیزی به نام عقل وجود دارد؟ بدیهی است که جواب مثبت است و در این که بسیاری از آدمیان از این نعمت برخوردارند و عاقل نامیده می‌شوند، جای شک و شبهه نیست. همه فیلسوفان الهی و مادی به عاقل بودن انسان و برتری او بر سایر حیوانات معترف‌اند. حتی شکاک‌ترین فیلسوفان هم نمی‌توانند چنین ادعایی را بنمایند.

عقل از نظر هستی‌شناسی، حقیقتی غیرمادی است که رابطه اتحادی از طریق نفس با بدن دارد. عقل مدرک کلیات، موجودی غیرمادی است؛ لیکن چون نفس تنها در ذات مجرد است و در افعالش احتیاج به بدن دارد، بدیهی است که در تعقل و تفکر نیز احتیاج به اعضای بدنی دارد. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۶: ۳۹ - ۴۰)

عقل به عنوان نیروی اندیشیدن و مرکز فهم و تشخیص و نیز قوه‌ای که انسان به واسطه آن معارف را درک و خیر و شر را تمییز می‌دهد، با وجود دیدگاه‌های متفاوتی که فیلسوفان اسلامی در تبیین حوزه عقل نظری و عملی دارند، مورد پذیرش همگان است. در واقع، عقل همان نیرویی است که خداوند متعال در سرشت انسان به ودیعت نهاده و با

جان انسان تنیده است و به واسطه آن قدرت و توان تمیز و حق از باطل و هست و نیست را یافته است و میزانی است که حسن و قبح و خیر و شر را از یکدیگر تمیز می‌دهد.

۲. عقل به لحاظ، معرفت‌شناسی

در حکمت الهی و نیز در بسیاری از روایات، به عقل از جنبه معرفت و کمالی که در حکمت نظری و عملی برای انسان تحصیل می‌کند، توجه شده است. رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: «انما يُدْرَكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴: ۱۵۸) همچنین هنگامی که از امام صادق ﷺ سؤال می‌شود: ما العقل، می‌فرماید: «العقل ما عُبدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ». (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۱) مؤید این روایت، روایتی است از رسول گرامی اسلام خطاب به علی ﷺ که فرمود: «یا علی، العقل ما اکتسب به الجنة و طُلبَ به رضى الرَّحْمَانِ». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴: ۵۹) در روایت دیگری نیز، عقل سرچشمه خیرات نامیده شده است: «العقل ينبوع الخير». (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۷۳) نتیجه این که عقل از دیدگاه معرفت‌شناسی در اسلام سرچشمه خیرات و راهنمای انسان به سوی کمال و تمیز دهنده حق از باطل، خوب از بد و زشت از زیباست.

دین اسلام جایگاه بسیار والایی برای عقل قائل شده است، به طوری که بسیاری از مفاهیم و تعابیر قرآن و روایات ما اختصاص به این مسئله دارد. در دین اسلام تعقل، مبنای ایمان و معرفت قرار گرفته است. قرآن کریم همواره انسان را به تفکر و تعقل و تدبیر دعوت می‌کند و مخاطبان خود را در به‌کارگیری عملی ادله عقلی بسیار توصیه می‌کند و عامل بزرگ گناه انسان را که سبب دوزخی شدن او را فراهم می‌سازد، سرپیچی از رهنمودهای عقل دانسته و دلیل حسرت و افسوس دوزخیان را چنین توصیف می‌کند: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک: ۱۰)

۳. دین به لحاظ هستی‌شناسی

مراد از حقیقت دین مجموعه‌ای معارف و آموزه‌هایی است که از سوی خداوند برای هدایت و سعادت انسان بر پیامبر نازل شده است. به تعبیر دیگر، دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین و تشریح شده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۹)

بر اساس تعریف یادشده، دین به لحاظ هستی‌شناسی، مخلوق اراده و علم ازلی خداوند است و هیچ عامل دیگری جز خداوند در تدوین محتوای آن سهمی ندارد. (همان: ۲۴)

۴. دین به لحاظ معرفت‌شناسی

در بُعد معرفت‌شناسی دین، این مطلب شایسته یادآوری است که دین نه تنها معرفت‌زاست؛ بلکه عین معرفت است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که بشر از کجا و به چه طریقی به معارف دینی علم پیدا می‌کند و می‌فهمد که چه عقیده‌ای جزء دین است و چه قانونی و حکمی داخل در مجموعه آن است؟ بدون تردید عقل به عنوان یکی از منابع مهم معرفت‌شناختی دین به شمار می‌آید. (همان)

پس از یادآوری مطالب پیش گفته به عنوان مقدمه، به رابطه عقل و دین می‌پردازیم و نخست رابطه ادراکات حقیقی عقل را با دین از نگاه عقل بررسی می‌نماییم.

۵. رابطه ادراکات حقیقی عقل با حقیقت دین از منظر عقل

مراد از ادراکات حقیقی عقل در این بحث، ادراکاتی است که بر بدیهیات استوار بوده و تمام شرایط برهان را واجد است. مقصود از حقیقت دین، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، مجموعه معارف و آموزه‌هایی است که از سوی خداوند برای هدایت و سعادت بشر بر پیامبر نازل شده است.

به نظر می‌رسد از منظر عقل، تنافی بین این دو به‌هیچ‌عنوان معنا ندارد؛ زیرا اولاً، هر دو از مبدأ واحدی صادر شده که از علم بی‌پایان و قدرت نامنتها برخوردار است، در فعل چنین فاعلی تنافی و تعارض قابل تصور نیست. به دیگر سخن، عقل جزء کتاب تکوین و دین کتاب تشریح است. مؤلف این دو کتاب حقیقتی است که از هر جهت کامل بوده و

هیچ‌گونه اشتباه و نقص در او راه ندارد. او از قدرت بی‌پایان برخوردار بوده و از تمام امور و از همه جزئیات هر دو کتاب آگاهی کامل دارد. روشن است که تنافی و تعارض بین این دو نحوه کتاب امکان‌پذیر نیست؛ زیرا منشأ تنافی یا عدم آگاهی مؤلف از جزئیات کتاب‌های مزبور است یا عدم قدرت بر رفع تنافی و در اینجا هیچ‌کدام آنها تصویر ندارد. مؤلفانی که جهل سرتاپای آنها را فراگرفته و از علم بسیار ناقص برخوردارند، نوعاً تألیفات آنها با یکدیگر تنافی ندارد؛ بنابراین، مؤلفی که عالم مطلق، قادر مطلق، غنی و حکیم مطلق است به هیچ‌وجه تنافی بین تألیفات او امکان‌پذیر نیست؛ پس تنافی بین عقل و دین از اساس قابل تعقل و تصور نیست.

ثانیاً، مقصد و منتهای هردو یکی است؛ زیرا هر دو یک هدف و غرض را دنبال می‌کند و آن تأمین سعادت آدمی است؛ یعنی هم عقل برای تأمین سعادت آدمی پدید آمده و هم دین، خداوند برخی وظایف را در این باره به عهده عقل و برخی را بر عهده دین قرار داده و برخی را به عهده هردو گذاشته است. روشن است دو موجودی که هدف واحدی را دنبال می‌کنند، تنافی بین آنها معنا ندارد؛ چرا که تنافی بین دو شیء در صورتی امکان‌پذیر است که هرکدام هدفی غیر از دیگری داشته که با همدیگر سازش نداشته باشند؛ در فرضی که هرکدام می‌خواهد به مطلوب خود برسد و رسیدن به مطلوب هرکدام تنافی با مطلوب دیگری دارد. در اینجا است که تنافی و تعارض پدید می‌آید؛ اما در جایی که دو شیء غرض و مقصد واحد داشته باشند، نه تنها تنافی بین آنها معنا ندارد، بلکه تعامل و سازش بین آنها برقرار بوده و هرکدام مؤید یکدیگر خواهند بود؛ پس عقل و دین در مبدأ و مقصد باهم مشترکند و این از مهم‌ترین عامل ارتباط و پیوند به شمار آمده و سازگاری و ملایمت را بین آن دو به ارمغان می‌آورد.

۶. رابطه ادراکات حقیقی عقل با دین از منظر دین

از نظر دین نیز تنافی و تعارضی بین عقل و دین معنا ندارد، زیرا اولاً، قرآن کریم که متون اساسی دین اسلام را تشکیل می‌دهد، انسان را به سیر در «آفاق» و «انفس» دعوت نموده است: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ». (فصلت: ۵۳)

سیر در انفس با علم حضوری و شهودی سروکار دارد و مرکز آن قلب آدمی است، در این سیر، عقل و قلب باهم هماهنگ بوده و عقل می‌فهمد و دل به آن گواهی داده و دریافت عقل را تأیید می‌کند. سیر در آفاق با علم حصولی و براهین و استدلال‌های عقلی ارتباط دارد؛ بنابراین، از نظر قرآن هم علم حضوری و شهودی اعتبار دارد و هم علم حصولی و استدلال‌های عقلی. (بهار نژاد، ۱۳۹۰: ۷۲)

ثانیاً، قرآن کریم در آیات متعدد تعقل و تفکر را یادآور شده و به آن دستور داده است. خداوند متعال در سوره یوسف نزول قرآن را برای تعقل انسان‌ها بیان نموده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ». (یوسف: ۲) همچنین در سوره انبیاء فرموده است: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فُلَا تَعْقِلُونَ». (انبیاء: ۱۰) در آیه دیگری فرموده است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». (بقره: ۱۶۴) از منظر قرآن، کسانی که از اندیشه خود سود نمی‌برند به عنوان بدترین جنیندگان به شمار می‌آیند، چنانکه می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». (انفال: ۲۲) در جای دیگر پس از طرح یک مسئله غامض و دقیق توحیدی یادآور می‌شود آنان که اهل تعقل نیستند گرفتار نوعی پلیدی می‌باشند، می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». (یونس: ۱۰۰) اصولاً منطبق قرآن، منطبق دلیل و برهان است و همه‌جا از صاحبان عقاید می‌خواهد تا بر اثبات عقیده خود برهان آورند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (بقره: ۱۱۱)

ثالثاً، عقل مهم‌ترین ابزار بلکه تنها ابزار اثبات پایه‌های اساسی دین است؛ زیرا اصل وجود خداوند، وحدت، حیات، ابدیت، ازلیت، علم، قدرت، اراده و سایر صفات او و همچنین اصل بعثت و نبوت اصل معاد تنها به وسیله عقل اثبات می‌شود؛ بنابراین، تنافی دین با عقل یاد شده قابل‌تصور نبوده و هرکدام با دیگری کمال سازگاری را دارد.

ملاصدرا در مورد سازگاری تعالیم دینی با عقل تصریح، می‌کند که دین الهی با هیچ شناخت یقینی معارض نیست. (ملاصدرا، ۱۹۸۱ م، ج ۸: ۳۰۳) شیخ انصاری نیز می‌فرماید که وقتی بین حکمی که از منبعی شرعی ظنی استخراج شده است با حکم قطعی عقل تعارض دیده شود، حکم عقلی مقدم است. (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۱: ۷۵)

نکته قابل یادآوری اینکه ممکن است برخی پایه‌های اساسی دین از طریق فطرت برای انسان مکشوف گردد، ولی راه اثبات آن منحصر به عقل است. رابعاً، عقل یکی از منابع حکم فقهی و شرعی به شمار می‌آید و از طریق قاعده ملازمه بین حکم عقل و شرع، حکم شرعی استکشاف می‌گردد. روشن است که منبع معارف دینی کمال سازش را با دین داشته و تنافی و تعارض آن با دین معقول نخواهد بود.

خامساً، عقل در لسان دین به عنوان حجت باطنی قلمداد شده است: «ان لله حجتین: حجة ظاهرة و حجة باطنه، فاما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة؛ و اما الباطنة فالعقول.» (کلینی ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۶) معلوم است که چنین حجتی با دین کمال ملائمت را دارد و تنافی آن با دین معنا ندارد.

شهید مطهری در این خصوص می‌گوید:

این دو حجت [عقل و وحی] مکمل یکدیگرند؛ یعنی اگر عقل باشد و پیامبران نباشند، بشر به تنهایی راه سعادت خود را نمی‌تواند طی کند و اگر انبیاء باشند و عقل نباشد، باز انسان راه سعادت خود را نمی‌پیماید. عقل و نبی هر دو یک کار را انجام می‌دهند. دیگر از این بالاتر در حمایت عقل نمی‌شود سخن گفت. (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲۳:

(۱۸۷)

۷. تأثیر عقل و دین بر یکدیگر

تاکنون معلوم شد که هم از نگاه عقل و هم از منظر دین، بین عقل و دین هیچ‌گونه تنافی و تعارضی وجود ندارد. حال باید دید که تعامل این دو چگونه است؟ آیا عقل بر دین تأثیر می‌گذارد یا دین بر عقل، یا هر کدام از جهتی مؤثر در دیگری است؟ روایات فراوانی داریم که در آنها از تعامل عقل و دین حکایت شده و هر کدام را مکمل دیگری قلمداد کرده‌اند. این روایات بیانگر این هستند که عقل و دین هر کدام از جهتی بر دیگری تأثیر می‌گذارند و از همین طریق همدیگر را به کمال می‌رسانند.

الف) تأثیر عقل در دین

روایات زیادی از تأثیر عقل در دین حکایت دارد و در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- روایات مفصلی از امام صادق علیه السلام نقل شده به اینکه: به وسیله عقل، بندگان خالق خود را می‌شناسند و می‌دانند که آنها مخلوق و تحت تدبیر اویند و او مدیر آنها می‌باشد و [با عقل می‌فهمند] که خالقشان پایدار و ابدی است و آنان فانی‌اند و به وسیله عقل از طریق مخلوق او که آسمان، زمین، خورشید، ماه، شب و روز باشند برای اثبات خالق و مدبر پایدار و ابدی آنها استدلال می‌کنند و به وسیله عقل حسن از قبیح بازشناخته می‌شود: «فبالعقل عرف العباد خالقهم و أنهم مخلوقون و انه المدبر لهم و أنهم المدبرون و انه الباقي و هم الفانون و استدلووا بقولهم علی رأوه من خلقه من سمائه و ارضه و شمسه و قمره و ليله و نهاره و إن له و لهم خالقاً و مدبراً لم یزل و لا یزول و عرفوا به الحسن و القبیح». (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۲۹)

۲- مؤمن تا تعقل و تفکر نکند ایمان نمی‌آورد: «ما آمن المؤمن حتی عقل». (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۵۷)

۳- کسی که عقل ندارد دین ندارد: «لا دین لمن لا عقل له». (همان: ۱۵۹)

۴- با عقول شناخت خدا محکم و پایدار می‌شود و با اندیشه و تفکر حجت او ثابت می‌شود: «بالعقول تعتقد معرفته و بالفکره تثبت حجتة». (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۷: ۶۱).

۵- عاقل کسی است که خدا را پیروی می‌کند هرچند به نظرش خوب جلوه نکند و کوچک و نادان کسی که نافرمانی خدا را بکند هرچند به نظرش خوب و بزرگ جلوه کند: «ان العاقل من اطاع الله و ان كان ذمیم المنظر، حقیر الخطر و ان الجاهل من عصی الله و ان كان جمیل المنظر عظیم الخطر». (کراجکی، بی‌تا، ج ۱: ۵۶)

۶- عقل شریعت درونی و شریعت عقل بیرونی است: «العقل شرع من داخل و الشرع عقل من خارج». (طریحی، ۱۳۶۵، ج ۵: ۴۲۵)

۷- خدا بر مردم دو حجت دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار رسولان، پیامبران و امامان هستند و حجت پنهان عقل مردم: «انَّ الله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة. فاما الظاهرة فالرسول و الانبياء و الائمة: و اما الباطنة فالعقول». (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۶)

۸- عقل رسول حق تعالی است: «العقل رسول الحق». (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۴۰)
 ۹- با عقل، راست‌گویان درباره خداوند، شناخته و تصدیق می‌شوند و دروغ‌گویان درباره خداوند شناسایی و تکذیب می‌شوند: «العقل يعرف به الصادق على الله، فيصدقه و الكاذب على الله فيكذبه». (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۲۵)

۱۰- خداوند بندگان را به اندازه خردی که به آنان عطا کرده، حسابرسی می‌کند: «انَّ الله تعالى يحاسب العباد على قدر ما آتاهم من العقول في دار الدنيا». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۱۸۴)

۱۱- اگر از رفتار نیک شخصی به شما خبر رسید در نیکویی خردش بنگرید؛ چراکه به اندازه خردش پاداش داده می‌شود: «اذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا في حسن عقله، فانما يجازي بعقله». (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۲)

۱۲- دین و ادب ثمره خردمندی است: «الدين و الادب نتيجة العقل». (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۴۱۵)

۱۳- دین جز به وسیله عقل اصلاح نمی‌شود: «الدين لا يصلحه الا العقل». (همان)
 ۱۴- کسی که از عقل برخوردار است، از دین نیز برخوردار است و کسی که از دین بهره‌مند است، وارد بهشت می‌شود: «من كان عاقلاً كان له دين و من كان له دين دخل الجنة». (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۱)

۱۵- سرور کارها در دنیا و آخرت کار خردمندان است و عبادت خداوند به اندازه خرد عابد است: «سيد الاعمال في الدارين العقل... فبقدر عقله تكون عبادته لربه». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۹۶)

۱۶- به وسیله عقل، انسان به دنیا و آخرت می‌رسد و کسی که از عقل محروم است از دنیا و آخرت محروم است: «بالعقل تدرک الداران جميعاً و من حرم من العقل حرهما جميعاً». (همان، ج ۷۵: ۱۱۱)

۱۷- پایان خردمندان - که کار خردمندان انجام می‌دهد- بهشت است: «من كان عاقلاً ختم له بالجنة انشاءالله». (همان، ج ۱: ۹۱)

۱۸- نتیجه و میوه عقل ملازم بودن حق است: «ثمرة العقل لزوم الحق». (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۴۸)

۱۹- دین و حیا همراه با عقل است؛ یعنی هر جا عقل باشد، دین و حیا هم با او هستند. مضمون حدیث آن است که جبرئیل نزد حضرت آدم علیه السلام نازل شد و گفت مأمور شدم که شما را بین سه چیز مخیر بگذاریم تا یکی از آنها را برگزینی. حضرت آدم علیه السلام فرمود چیست آن سه چیز؟ جبرئیل گفت: عقل، حیا و دین. آدم علیه السلام فرمود: من عقل را انتخاب کردم. جبرئیل به حیا و دین گفت: بروید و آدم را رها کنید. حیا و دین به جبرئیل گفتند: ما موظفیم همواره با عقل باشیم. جبرئیل گفت: از شئون شما این است که با عقل باشید: عن علی علیه السلام قال: «هبط جبرئیل علی آدم علیه السلام فقال یا آدم: انی امرت أن اخیرک واحده من الثلاث، فاختر واحده و دع اثین، فقال آدم: ما الثلاث یا جبرئیل؟ فقال العقل و الحیا و الدین. فقال آدم: فانی قد اخترت العقل. فقال جبرئیل للحیاء والدین: انصرفا و دعاه. فقالا له: یا جبرئیل انا امرنا ان اکون مع العقل حیثما کان. قال: شأنکما». (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۰)

۲۰- دین بهترین خیر و خوبی است، عقل منبع و سرچشمه خیرات و خوبی‌هاست: «العقل ینبوع الخیرات». (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۴۰)

از احادیث یاد شده مطالب زیر به دست می‌آید:

۱. عقل به وسیله استدلال از طریق مخلوقات، خالق عالم را اثبات می‌کند. (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۲۹)

۲. پس از اثبات خدا لزوم تسلیم در برابر خداوند و ایمان به او را درک نموده و به انسان گوشزد می‌کند. (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۵۷)
۳. دین همواره با عقل است و کسی که عقل ندارد دین ندارد (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۲۹) و عقل از شرایط تکلیف و دین‌داری به شمار می‌آید.
۴. عقل نه تنها انسان را به دین می‌رساند؛ بلکه احکامش جزء دین است؛ یعنی عقل، شریعت درونی و شریعت، عقل بیرونی است. (طریحی، ۱۳۶۵، ج ۶: ۴۲۵) و عقل رسول حق تعالی (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۴۰) و حجت باطنی است. (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۶)
- مطالب یاد شده آشکارا بیانگر تأثیر عقل در دین است؛ بنابراین در تأثیر عقل در دین جای هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. حال باید دید که دین چه نقشی در عقل دارد.

ب) تأثیر دین در عقل

- همان‌گونه که عقل در دین مؤثر بود، دین نیز در عقل تأثیر دارد. در این باره نیز احادیث فراوانی وجود دارد که در اینجا به برخی آنها اشاره می‌کنیم.
۱. خدا رسولان خود را در میان مردم برانگیخت و پیامبرانش را پی‌درپی به سوی مردم فرستاد تا پیمان فطرت را از آنها مطالبه کند و نعمت‌های فراموش شده را به یاد آورد و با ابلاغ دستورات خداوند حجت را بر آنها تمام کند گنج‌های پنهان عقل را برای آنها آشکار سازد: «فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائه، لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمه و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروا لهم دفائن العقول». (نهج البلاغه، بی تا: ۶)
۲. ذکر و یاد خدا رهنمای خردها و بینای جان‌هاست: «الذکر هدیه العقول و تبصرة النفوس». (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۴۲۶)
۳. کسی که به یاد خدا باشد، خداوند دلش را زنده و عقلش را نورانی می‌کند: «من ذکر الله سبحانه احیی الله قلبه و نور عقله و لئه». (همان: ۴۳۰)

۴. یاد خدا روشنی عقل، زندگی جان و جلا دهنده سینه‌هاست: «الذکر نور العقل و حیاة النفوس و جلاء الصدور». (همان: ۴۲۶، ح ۳۲۵۱)
۵. یاد خدا بینایی را جلا می‌دهد و درون‌ها را روشن می‌کند: «الذکر جلاء البصائر و نور السرائر». (همان، ح ۳۲۴۴)
۶. یاد خدا مونس و آرامش‌بخش عقل، روشنی دل و باعث نزول رحمت خداوند است: «الذکر یؤنس اللب و ینیر القلب و یستنزل الرحمه». (همان، ح ۳۲۵۰)
۷. نتیجه ذکر، روشن شدن دل‌هاست: «ثمره الذکر استنارة القلوب». (همان: ۴۲۸، ح ۳۲۶۱)
۸. تداوم و پیوستگی ذکر خدا قلب و اندیشه را روشن می‌کند: «دوام الذکر ینیر القلب والفکر». (همان، ح ۳۲۶۳)
۹. در برابر حق فروتن باش تا خردمندترین مردمان باشی: «تواضع للحق تكون اعقل الناس». (کلینی، کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۱: ۱۶)
۱۰. هوس، دشمن خرد: «الهوی عدو العقل». (آمدی، ۱۳۷۷، ج ۲: ۵۸۹، ح ۱۰۶۵۴) و آفت عقل است: «آفة العقل الهوی». (همان: ۵۹۳، ح ۱۰۶۹۳)
۱۱. پیروی از هوس، عقل را تباه می‌کند: «طاعة الهوی تفسد العقل». (همان: ۵۹۴، ح ۱۰۷۰۱)
۱۲. اساس عقل پیکار با هوس است: «رأس العقل مجاهدة الهوی». (همان: ۵۹۵، ح ۱۰۷۱۹)
۱۳. مخالفت با هوس شفا‌دهنده خرد است: «مخالفة الهوی شفاء العقل». (همان: ۶۰۰، ح ۱۰۷۶۲)
۱۴. عاقل کسی است که به وسیله عقل خود هوس را سرکوب کند: «العاقل من قمع هواه بعقله». (همان: ۵۹۰، ح ۱۰۶۶۹)

از احادیث مزبور مطالب زیر به دست می‌آید:

۱. یکی از اهداف بعثت پیامبران و نزول دین، بیدار کردن فطرت و تکامل و به فعلیت رساندن عقول است.
 ۲. ذکر خداوند و اطاعت از او رشد عقل و روشنائی آن را در پی دارد.
 ۳. تسلیم در برابر حق شکوفایی عقل را در بر دارد.
 ۴. پیروی از هوس و نافرمانی خداوند عقل انسان را نابود می‌کند.
 ۵. مخالفت هوی و هوس و اطاعت خدا و احکام دینی شفادهنده خرد و جلادهنده عقل انسان است.
- مطالب یادشده با صراحت تمام حاکی از تأثیر دین در عقل و نقش سازنده آن در این باره است؛ پس در نقش و تأثیر دین در عقل نیز جای هیچ‌گونه سخنی نیست.

۸. رابطه ادراکات عادی عقل با برداشتهای عادی از کتاب و

سنت

مقصود از ادراکات مزبور ادراکاتی است که گرچه در ظاهر بر بدیهیات استوار بوده و واجد شرایط برهان و دلیل است؛ ولی در واقع ممکن است به بدیهیات ختم شود و شرایط برهان را داشته باشد و ممکن است به بدیهیات منتهی نشود و فاقد شرایط برهان باشد. در بسیاری از موارد، ادراکات عادی عقل و فهم از کتاب و سنت مؤید یکدیگرند و در برخی موارد با یکدیگر تعارض و تنافی دارند. حال در این بخش بحث در این است که اگر گزاره‌های عقلی مزبور با فهم عادی از کتاب و سنت تعارض کند، کدام یک مقدم است؟ در تعارض گزاره‌های عقلی با ادراکات از کتاب و سنت چهار فرض قابل تصویر است:

- ۱) تعارض عقل قطعی با نقل قطعی؛
- ۲) تعارض عقل قطعی با نقل ظنی؛
- ۳) تعارض عقل ظنی با نقل قطعی؛
- ۴) تعارض عقل ظنی با نقل ظنی.

از این چهار فرض، فرض اول معقول نبوده و موردی برای آن وجود ندارد؛ زیرا مسلم است که در دین اسلام میان بدیهی عقلی یا نزدیک به بدیهی با نقل قطعی از حیث سند و دلالت تعارض پدید نیامده است؛ پس تعارض اگر باشد در سه فرض دیگر است.

حکم فرض دوم نیز آشکار است؛ زیرا بدون تردید هم از دیدگاه عقل و هم از دیدگاه نقل، عقل قطعی مقدم بر نقل ظنی است؛ مثل مجرد بودن خداوند و جسمانی نبودن او از داده‌های قطعی عقل بشمار می‌آید، حال اگر این حکم با داده ظنی قرآن مجید مانند آیه مبارکه: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، (فتح: ۱۰) «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا» (فجر: ۲۲) که ظهور بدوی بر جسمانی بودن خداوند دارد، در تقابل تعارض قرار گیرند، هم از نظر عقل و هم از نظر نقل، عقل قطعی بر نقل ظنی مقدم است. از نظر عقل مطلب روشن است؛ زیرا اولاً، حجیت قطع و یقین ذاتی و حجیت ظنون جعلی و عرضی است و امر ذاتی عقلاً مقدم بر امر عرضی است. ثانیاً هنگامی که عقل مطلبی مانند مجرد بودن خداوند را با برهان قطعی به اثبات رسانده باشد، خلاف آن را از هر طریقی که رسیده باشد، محال و باطل اعلام می‌کند.

روایات متعددی وجود دارند که بیانگر تقدم عقل قطعی بر نقل ظنی هستند از جمله آنها روایات ذیل می‌باشند:

۱) از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود که خداوند به آمدن و رفتن وصف نمی‌شود و از انتقال از مکانی به مکان دیگر منزّه است: «ان الله تبارک و تعالی لایوصف بزمان و لا مکان و لا حرکت و لا انتقال و لا سکون، بل هو خالق الزمان و المكان و الحركة و السکون و الانتقال». (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳: ۳۰۹)

۲) در روایت دیگر از امام رضا علیه السلام درباره آیه مبارکه: «وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: خداوند به آمدن و رفتن وصف نمی‌شود و از انتقال به مکان به مکان دیگر منزّه است و مقصود از «آمدن»، «امر» پروردگار است: «سألته عن قوله عز و جل « وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا » فقال ان الله عز و جل لا یوصف

بالمجیء و الذهاب تعالیٰ علی انتقال، انما یعنی بذلک و جاء امر ربک و الملک صفا
صفا». (همان: ۳۱۸)

۳) از امام رضا علیه السلام درباره آیه مبارکه: «كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَّحُجُونَ» سؤال
شد. امام ۷ فرمود: خدای تبارک و تعالیٰ به بودن در مکان و محجوب بودن از بندگانش
وصف نمی‌شود و مقصود این است که کافران از پاداش پروردگار محروم‌اند: «سالته
الرضا علیه السلام عن قول الله عز وجل « كَلَّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمِئِذٍ لَمَّحُجُونَ » (مطففین:
۱۵) فقال ان الله تبارک تعالیٰ لا یوصف به مکان یحل فیہ و فیحجب عنه فیہ عبادہ
ولکنه یعنی انهم عن ثواب ربهم محجوبون». (همان)

۱۹ ۴) از امام باقر علیه السلام درباره آیه مبارکه: «قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا
خَلَقْتُ بِيَدِي» (ص: ۷۵) سؤال شد. امام علیه السلام فرمود: ید در لغت عرب به معنای قدرت و
نعمت است، چنانکه خداوند فرموده است: «وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْاُيُودِ» (ص: ۱۷) «وَ
السَّمَاءَ بَنِيَانَهَا بِاَيْدِي» (ذاریات: ۴۷) مقصود از ایدی در این آیه قدرت است: «سالت ابا
جعفر علیه السلام فقلت: قوله عزوجل: « يا اِبْلِيسُ ما مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي » و
قال: « وَ السَّمَاءَ بَنِيَانَهَا بِاَيْدِي » ای بقوة». (همان، ج ۴، ص ۴، ح ۵)

از روایات یاد شده به دست می‌آید که تقدم عقل قطعی بر نقل ظنی، یا به تعبیر
دیگر، قرینه قرار گرفتن عقل قطعی بر اینکه از ظاهر برخی آیات دست برداشته شود
مورد تأیید نقل نیز هست.

حکم فرض سوم نیز آشکار است؛ زیرا هم زبان عقل و هم زبان نقل گویای این است
که نقل قطعی بر عقل ظنی مقدم است. از نظر عقل، مطلب روشن است؛ چراکه از نظر
عقل، دلیل عقلی در صورتی معتبر است که واجد شرایط برهان باشد و یکی از شرایط
برهان این است که مقدمات آن یقینی بوده و نتیجه یقینی در پی داشته باشد. پس دلیلی
که بر مقدمات یقینی استوار نیست، فاقد شرایط برهان بوده و هیچ ارزشی ندارد؛ بنابراین،
مطالب ظنی که از دلیل ظنی به دست آمده از نظر عقل فاقد ارزش است؛ اما مطلب

یقینی که از نصوص یقینی استخراج شده از ارزش بالایی برخوردار است. نتیجه مطالب یادشده این است که از نظر عقل، نقل قطعی دارای ارزش بوده و بر عقل ظنی مقدم است.

از نظر نقل نیز عقل ظنی فاقد ارزش بوده و نقل قطعی بر آن مقدم است؛ زیرا نصوص فراوانی داریم که غیر از ظنونی که دلیل خاص بر اعتبار آن داریم، سایر ظنون را بی اعتبار اعلام نموده است. ظنی که از دلیل عقلی به دست آمده است، هیچ گونه دلیلی بر اعتبار آن نداریم؛ بنابراین، ظن مزبور از جمله ظنونی است که از نظر نصوص دینی اعتبار ندارد. پس عقل ظنی از نظر نقل نیز ارزش نداشته و نقل قطعی بر آن مقدم است. اما فرض چهارم که تعارض عقل ظنی با نقل ظنی باشد بر این مسئله استوار است که نقل ظنی از ظنون معتبر است یا نه؟ اگر از ظنون معتبر باشد در حوزه احکام و فروع حجیت داشته و بر عقل ظنی مقدم است و اگر از ظنون معتبر نباشد، هیچ کدام از عقل ظنی و نقل ظنی اعتبار ندارد و باید به دنبال علم یقینی در مورد تعارض یاد شده باشیم.

نتیجه

رابطه عقل و دین در دو بخش بررسی شد: یکی رابطه عقل و ادراکات حقیقی او با حقیقت و واقعیت دین و دیگری رابطه ادراکات معمولی عقل با فهم انسان‌های عادی از کتاب و سنت. در بخش اول به این نتیجه رسیدیم که هم طبق نظر عقل و هم طبق نظر دین بین عقل و دین رابطه دوجانبه و نقش دوسویه بین آنها برقرار بوده و مکمل یکدیگر است. هر یک از جهتی بر دیگری تأثیر می‌گذارد، دین به وسیله ضرورت و برهان عقلی پذیرفته می‌شود و چراغ عقل با نور دین بارور می‌گردد؛ بنابراین، آدمی می‌تواند با عقل خود دین و اخلاق خود را تقویت کند و از طریق دین، پیروی از احکام دینی و اعمال اخلاقی، عقل خود را شکوفا کند.

در بخش دوم این نتیجه به دست آمد که در بسیاری از موارد ادراکات عقل با فهم انسان‌های عادی از کتاب و سنت کمال سازگاری را داشته و مؤید یکدیگر است؛ اما در برخی موارد با یکدیگر سازش نداشته و تعارض و تنافی دارد. در تعارض آنها چهار فرض وجود دارد: تعارض عقل قطعی با نقل قطعی، تعارض عقل قطعی با نقل ظنی، تعارض

عقل ظنی با نقل قطعی و تعارض عقل ظنی با نقل ظنی. فرض اول اساساً معقول نیست و در فرض دوم عقل قطعی بر نقل ظنی مقدم است و در فرض سوم نقل قطعی بر عقل ظنی مقدم است و در فرض چهارم اگر نقل ظنی از ظنون معتبر باشد، در حوزه احکام مقدم بر عقل ظنی است و اگر از ظنون مزبور نباشد، هیچ‌کدام اعتبار ندارد و باید به دنبال دلیل علم آور رفت.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- ابن شعبه حرانی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، *تحف العقول*، چاپ و نشر بین الملل، تهران.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۲ق)، *فرائد الاصول*، ج ۱، ج ۴، مجمع الفکر الاسلامی، قم.
- آمدی، عبدالواحد (۱۳۷۷)، *غررالحکم و درر الکلم*، ترجمه و تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- بهار نژاد، زکریا (۱۳۹۰)، «*عقل و دین از دیدگاه فارابی*»، پژوهش‌های فلسفی کلامی، سال دوازدهم، شماره چهارم، تابستان ۱۳۹۰، شماره پیاپی ۴۸.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶)، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، اسراء، قم.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۶۵)، *مجمع البحرین*، ج ۲، کتاب‌فروشی مرتضوی، تهران.
- کراچکی، محمد ابن علی (بی‌تا)، *کنزالفوائد*، تحقیق و تعلیقه عبدالله نعمه، انتشارات دارالذخائر، قم.
- کلینی، محمد ابن یعقوب (۱۴۰۱ق)، *الاصول من الکافی*، تصحیح و تعلیقه علی اکبر غفاری، ج ۴، دار صعب، بیروت.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحارالانوار*، ج ۳-۴، ج ۲، موسسه الوفاء، بیروت.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، *مجموعه آثار*، ج ۲۳، صدرا، تهران.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۷)، *حکمت متعالیه*، ج ۸، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.